

بررسی باورهای دینی مردم تپه حصار دامغان براساس تدفین اموات

ناصر افشارفر

دبیر تاریخ - شهر تهران



چکیده

در نوشته‌ی حاضر براساس یافته‌های باستان‌شناختی، باورهای دینی مردمان ساکن در تپه حصار دامغان بررسی شده است. نحوه‌ی تدفین اموات، بررسی نقوش سفالینه‌ها و پیکرک‌های حیوانی و انسانی به دست آمده، اصلی‌ترین ابزارهای این بررسی به شمار می‌آیند. در این نوشتار، هم‌چنین رابطه‌ی باورهای مردم تپه حصار با ایلامی‌ها مورد بررسی قرار گرفته است. کلید واژه‌ها: باورهای دینی، تپه حصار دامغان، سفالینه.

باورهای دینی مردم

شناخت اعتقادات و باورهای دینی مردمی که هیچ‌گونه سند مکتوب یا روایتی تاریخی از آنان در دست نیست، بسیار مشکل و گاه غیرممکن می‌نماید. ولی با بررسی آثار به دست آمده از لایه‌ها و طبقاتی که باستان‌شناسان هویت آنان را معلوم می‌کنند، می‌توان با مقایسه و برداشت‌های سایر محققان و مورخان، به منویات درونی اقوامی که در هزاره‌های تاریک تاریخ فراموش شده‌اند، پی برد. به منظور تشخیص افکار مذهبی چنین اقوامی که به مردمان پیش از تاریخ مشهورند، چرا که هیچ‌گونه خط و سندی از آنان در دست نیست، به سه پدیده‌ی مهم از یافته‌های

باستان‌شناسان می‌توان توجه کرد:

۱. نحوه‌ی تدفین اموات؛
 ۲. بررسی نقوش سفالینه‌ها؛
 ۳. پیکرک‌های حیوانی و انسانی به دست آمده از منطقه.
- آیا نحوه‌ی تدفین اموات در تمام لایه‌ها یکسان بوده؟ آیا سفالینه‌های تپه حصار همگی متقوش‌اند؟ آیا پیکرک‌های حیوانی و انسانی به دست آمده از لایه‌های متفاوت متعلق به یک فرهنگ است؟ بررسی ساده‌ی دریافت‌های باستان‌شناسی مسلم می‌دارد که چنین نیست. پیش از پرداختن به این موضوع، اشاره‌ای کوتاه به شیوه‌ی تقسیم‌بندی لایه‌های تپه حصار خالی از فایده نیست:
- دکتر اریک اشمیدت، تپه حصار را به سه لایه یا دوره‌ی استقرار تقسیم کرده است. هر یک از این سه دوره، به دوره‌های بلندمدت و کوتاه‌مدت تقسیم شده‌اند. دوره‌های استقرار بلندمدت با اعداد روی I، II، III نشان داده شده‌اند و دوره‌های کوتاه‌تر نیز با حروف الفبای لاتین. دوره I شامل سه دوره‌ی کوتاه‌تر A، B، C، دوره‌ی II شامل دو دوره‌ی A و B و دوره‌ی III شامل سه دوره‌ی کوتاه‌تر A، B، C است. ضخامت آثار و بقایای دوره‌ی اول استقراری پنج متر و دوره‌ی



دوم دو متر و دوره‌ی سوم نیز حدود پنج متر تشخیص داده شد [ملک شه‌میزادی، ۱۳۷۸: ۹۰].

امروزه بسیاری از صاحب‌نظران تقسیم لایه‌های اشمیدت را قبول ندارند. زیرا دوره‌ی دوم به دو دوره‌ی A و B تقسیم می‌شود. سفال‌های دوره‌ی A شبیه

سفال‌های منقوش لایه‌ی C دوره‌ی اول است و دوره‌ی B آغاز ساخت سفال تیره‌ی خاکستری است که کلاً شبیه سفال‌های دوره III است. از این‌رو تردیدهایی در مورد تقسیم‌بندی اشمیدت وجود دارد. همین‌طور در دوره‌ی I هم، نقش‌های سفال‌های دوره‌های A و B تقریباً با نقش‌های دوره‌ی C تفاوت دارند و باز در دوره‌های A و B، اگرچه سفال دارای نقوش هندسی هستند، ولی سفال‌های دوره‌ی IA دست‌ساز و دوره‌ی B چرخ‌ساز است. برای همین وجود لایه‌های مزبور مورد تردید است و تقسیم‌بندی جدیدی را می‌طلبند.

لایه‌های حصار به‌طور کلی به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف) آثار به دست آمده از حصار IA تا پایان IIA: این لایه‌ها به دوران سفالینه‌های منقوش شهرت دارند. ساختن این سفالینه‌ها از نظر فرهنگی، تحت تأثیر شدید فرهنگ و تمدن «سیلک» کاشان و سپس تمدن‌های مستمر در دشت قزوین است؛ به‌ویژه: تپه‌ی زاغه، اسماعیل‌آباد، ری، تپه‌ی گیان و شوش که در غرب و جنوب‌غربی فلات ایران قرار دارد.

ب) بخش دوم از حصار IIB تا پایان حصار IIIC: این دوران معروف به دوره‌ی سفال تیره‌ی خاکستری است. آثار این دوران متأثر از فرهنگ و تمدنی هستند که در شمال و شمال‌شرقی فلات ایران شکل گرفته بود. اگرچه لایه‌ی ضخیم IIB رنگ و بوی دوران سفالین منقوش را دارد و ارتباط سیاسی و تجاری بیشتری با ایلام و تمدن‌هایی نظیر آکد و آشور در آن به چشم می‌خورد، ولی به لحاظ هم‌رنگ بودن و یک شکل بودن سفال‌ها، هم‌چنان به چشم لایه‌ی سفال تیره‌ی خاکستری به آن نگریسته می‌شود.

تفاوت این دو فرهنگ در یک حوزه‌ی تمدنی را می‌توان به‌طور خلاصه این‌گونه بیان کرد که در دوران سفال منقوش، در تپه‌حصار مردمی ساکن بوده‌اند که با حال و هوای تمدن سیلک کاشان و ایلام آشنایی داشته‌اند. در حالی‌که دسته‌ی دوم، رنگ و بوی اقوام آریایی را دارند که نهایتاً بر منطقه‌ی حصار IIIC مستقر می‌شوند و شاید طلیعه‌داران اقوام پارتی و تیره‌ی معروف آن، «داهه» بوده‌اند که قرن‌ها در جوار سکاها می‌زیسته‌اند [مشکور، ۱۳۷۴: ۹۹] و جایگاهشان از تورنگ تپه گرگان تا حصار دامغان بوده است.

با توجه به مطالب فوق، در ادامه، باورهای دینی مردم تپه‌ها را به ترتیب زیر بیان می‌کنیم:

الف) باورهای دینی مردم حصار I تا حصار IIIA:

مظاهر تفکرات دینی مردمانی که از آغاز هزاره‌ی چهارم ق.م در تپه حصار واقع در یک کیلومتری جنوب شرقی شهرستان دامغان [مصاحب، ۱۳۸۰: ذیل تپه‌حصار]

مستقر شدند، پدیده‌ی مهم و جالبی است که با تعمق در آن‌ها، آیین مذهبی مردم حصار مشخص می‌شود.

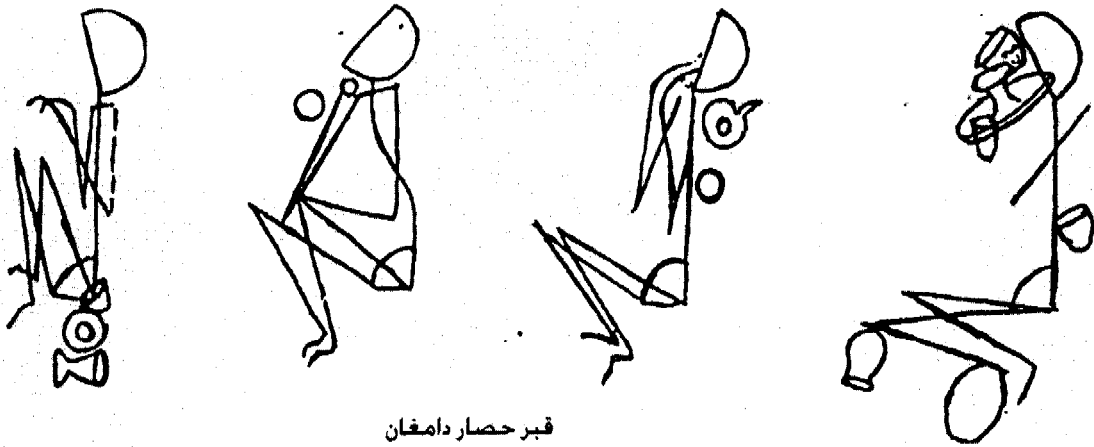
قدیمی‌ترین لایه‌ی حصار طبقه‌ی I و لایه‌ی A است که با آزمایش کربن ۱۴ توسط دایسون شناسایی شد. به این ترتیب، تاریخ‌گذاری دکتر اریک اشمیدت، تغییر می‌یابد و عمر قدیم‌ترین لایه‌ی حصار، ۴۵۴۵-۴۵۹۰ ق.م تعیین می‌شود. با توجه به گزارش حفاری اشمیدت در سال‌های ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۳ میلادی که اظهار می‌دارد: «در این دوران ۱۴۴ گور تحت مطالعه قرار گرفته است، ترسیم نمودار اموات حصار I نشان می‌دهد که آن‌ها برای دفن مردگانشان از قانون جالبی پیروی می‌کردند: بدن و سر به صورتی در گور قرار می‌گیرد که رو به خورشید باشد. این قوانین در دوره‌ی سفال منقوش رعایت می‌شده و تا حصار IIA ادامه داشته است» [Schmidt, 1937: 301].

آثار اموات حصار I نشان می‌دهد که برای دفن مردگان از قانون جالبی پیروی می‌کردند. سر (در بیشتر موارد) و بدن به پهلوئی راست، روی زمین طوری قرار می‌گرفته است که رو به خورشید باشد. این قوانین مخصوص دفن اجساد، به شدت در دوره‌ی سفال منقوش رعایت می‌شده‌اند و تا حصار IIA نیز ادامه داشته است. ولی دوره‌ی IIA دیگر به چشم نمی‌خورد. پیدا کردن رابطه‌ی چگونگی دفن اجساد در سایر نواحی دیگر شرق نزدیک، از اهمیت والایی برخوردار است [پیشین].

البته تمام اموات به پهلوئی راست دفن نمی‌شدند و استثناهایی هم به چشم می‌خورد؛ نظیر جسد «DH36X-12» که لگن وی پشت به زمین، ولی سمت راست بخش فوقانی بدن رو به زمین دفن شده است [همان، ص ۸۰]، ولی اکثر اجساد به پهلوئی راست دفن شده‌اند و چهره‌ها همگی به سوی آفتاب است و درجه و جهت چهره این موضوع را ثابت می‌کند.

بدن اموات حصار I، هم‌چون دوره‌های بعد، ابتدا با گل اخرا پوشانده می‌شده و سپس با لباس و تمام زیورآلات در گور نهاده می‌شده است. پاهای مرده جمع است و اکثر مردگان بدون تابوت، همراه با پارچه‌ای ساده که میت را در آن پیچانده‌اند، به خاک سپرده شده‌اند [پیشین]. استفاده از گل اخرا در مراسم تدفین، دو هزار سال پیش از استقرار انسان‌های حصار I، در منطقه‌ی «تپه علی‌کش» ایلام واقع در منطقه‌ی «موسیان» مرسوم بوده است. آن‌ها جنازه را با گل اخرا می‌پوشانند تا از پوسیدگی جلوگیری کنند، سپس آن را در حصیر می‌پیچیدند و دفن می‌کردند. اجساد





قبر حصار دامغان

احترام به مهر برای زندگان چگونه بوده است. یعنی به هنگام دفن، مرده را در قبر به پهلوئی راست یا چپ می‌خوابانند، دست‌های او را روی سینه قرار می‌دادند و پاها را جمع می‌کردند. هم‌چنین، چون به عودت ارواح معتقد بودند. بالای سر و اطراف مرده، ظروف پر از غذا می‌گذاشتند [حاکمی، ۱۳۲۸: ۲۰۶-۲۰۴]. آن‌گاه مرده را با لباس و زیورآلات همراه با وسایل کار و حرفه‌ی وی به خاک می‌سپردند.

در هر حال، مرده را با گل اخرا می‌پوشاند و در لفافه‌ای از حصیر می‌گذاشتند. گاهی اوقات، پاهایش را چمباتمه کرده و با دست روی سینه و چهره رو به خورشید، اکثراً رو به جنوب - غربی، زیر اتاق نشیمن یا میان راهروها و کوچه‌های تنگ دفن می‌کردند. توجه به نمودارهای حصار [Schmidt, 1937: 65] و حصار [Ibid, p.124] مشخص می‌کند که پرستش خورشید جنبه‌ی عام و همگانی داشته و مذهب رسمی مردم این تپه بوده است؛ به غیر از اندک افرادی که در کنار خورشید، ماه و زهره را می‌پرستیدند. علاوه بر تدفین اموات، نکات ضروری زیر نیز می‌تواند تفکر مهر پرستی را تبیین کند:

۱. پرستش خورشید را می‌توان از بررسی نقش مهرهای تجاری حصار I و IIA به دست آورد که به شکل به علاوه (+) یا دوایر درهم فرو رفته است؛ نظیر «H۴۴۴۷» و «H۴۳۹۲» که شباهت زیادی با دو مهر هم‌زمان با سیلک کاشان دارند و H۳۳۶۴ و H۴۵۰۸ که شبیه آن در تپه‌ی گیان نهاوند به شکل خورشید، «H۴۵۳۵» به شکل به علاوه (+) و «H۲۹۵۴» به شکل دوایر در هم فرو رفته است می‌تواند بازگوکننده‌ی اعتقاد به پرستش مهر و ارتباط تفکر دینی در کنار ارتباط تجاری، با اندیشه و اعتقادات مهرپرستی مناطق دیگر فلات ایران (نظیر نهاوند، کاشان، شوش و حتی شهداد کرمان) باشد.

۲. از میان طرح‌های منقوش حیوانی روی ظروف سفالین حصار IC و IIA، آنچه از نظر اعتقادات دینی مردم منطقه جلب نظر می‌کند، بیشتر نقش «بز کوهی» است با شاخ‌های بلند غلوشده که در میان آن، نقش خورشید به صورت دوایر

به صورت نشسته یا جمع شده، همراه وسایل زینتی زیر اتاق یا بنا دفن می‌شدند [ملک شهمیرزادی، ۱۳۷۸: ۱۷۴]. به نقل از فرانک هول. تاریخ دقیق علی کش، ۶۷۵۰ تا ۶۰۰۰ ق.م است [همان، ص ۱۷۵].

در «تپه‌ی حاجی فیروز» ارومیه، اموات را زیر اتاق دفن می‌کرده‌اند [همان، ص ۲۹۱-۲۹۰]. در «تپه‌ی زاغه»ی قزوین، نظیر تپه‌حصار، افراد بالغ و مسن را بیشتر به حالت باز و در برخی مواقع با خم کردن پاها از ناحیه‌ی لگن و زانو دفن می‌کرده‌اند. البته در این تپه دفن مردگان تابع رسم خاصی نبوده است، ولی اموات همگی با محلولی از گل اخرا پوشانده می‌شدند [همان، ص ۳۳۳]. در تپه‌ی شمالی سیلک کاشان، تپه‌ی سنگ چخماق شاهرود و هم‌چنین لایه‌های اول و دوم سیلک، همانند حصار IA تا IIA، مردگان داخل روستا و زیر کف خانه‌ها یا بین آن‌ها دفن می‌شدند. روی اجسام را هم با لایه‌ای از محلول گل اخرا می‌پوشاندند. اجساد به حالت جمع شده و به روی یک پهلو، چپ یا راست و معمولاً در جهت شرقی - غربی دفن می‌شدند. دست‌ها در برابر صورت یا زیرچانه و گاهی هم زیر شکم قرار داده می‌شدند [همان، ص ۳۴۶]. دوره‌ی اول سیلک، هزار سال پیش از پیدایش حصار IA بر قرار بوده است. سپس اشیای اهدایی به جسد معمولاً در نزدیکی سر و بخش بالای بدن قرار داده می‌شد [Schmidt: 1937, 301].

با توجه به نمودار اموات حصار [Ibid, p.55]، چهره‌ی بیشتر مردگان رو به خورشید بوده و همین‌طور بدن که رو به جنوب غربی یا شمال غربی و به ندرت رو به شرق دفن می‌شده است. با این همه، بعضی از آنان در شب به خاک سپرده شده‌اند؛ در لایه‌ی حصار IB یک نفر، در IC شش نفر و در IIA سیزده نفر [Ibid, p. 124]. این مطلب مؤید آن است که ساکنان حصار در دوران سفال منقوش، هم‌چنین مردم دیگر تمدن‌های پیش از تاریخ در نقاط گوناگون ایران، دارای عقاید مهرپرستی بوده‌اند. بنابراین مردگان خود را به احترام آفتاب به آن سمت به خاک می‌سپردند. وضع جسد در داخل گور، معلوم می‌دارد که

درهم ادغام شده و نقطه چینی [واندنبیگ، ۱۳۴۸: ۱۰] و پاره‌ای از اوقات به صورت ستاره‌ای هشت پر [همان، ص ۱۲] یا گل پنج‌پر [همان، ص ۱۳] مشاهده می‌شود. در تمام طرح‌های مذکور، به غیر از یک مورد استثنایی، بز کوهی در حال ادرا کردن و این خود می‌تواند بر تقدس حیوان مذکور

دلالت داشته باشد که نماینده‌ی خورشید یا خدای آسمان بر زمین بوده و به اعتقاد مردم آن عصر، پرستش او باعث توسعه‌ی رزق، آمدن باران و بازپروری زمین می‌شده است. این خدا، خدای واسطه‌ی بین زمین و آسمان بوده است و تقریباً نقش گاو را نزد مصریان و هندیان تداعی می‌کند.

از این‌که بز کوهی چگونه پرستش می‌شده است، اطلاعی در دست نیست. ولی از روی نقوشی که محمد رفیق مغول مطرح کرده است معلوم می‌شود که این تفکر از شوش شاید هم بین‌النهرین و از سمت غرب، به تدریج به سوی شرق یعنی موهنجودارو و هاراپا پیش رفته است [مغول، ۱۳۶۹: ۲۴]. در هر

حال این شاخ بز کوهی، در معابد نقش مهمی داشته و در زبان ایلامی هوسا خوانده می‌شده است: شیلک - این شوشینک، از تعمیر ۲۰ «معد - شاخ» به خود می‌بالد [مجیدزاده، ۱۳۶۰: ۵۴].

۳. علاوه بر بز کوهی، حیوانات و پرندگان هم نقاشی شده‌اند. پلنگ (و گربه‌سانان) از الگوهایی است که بیشتر در «موشلان تپه» ی اسماعیل آباد قزوین و سیلک کاشان نقاشی شده است و در تپه حصار پس از هزار سال، از آن تقلید می‌شود.

پلنگ جای شیر ایلامی و سومری را در منطقه می‌گیرد. البته شیر نماد چهره‌ی ستیزه‌گر الهه‌ی ایشتار است [مجیدزاده، ۱۳۷۰: ۷۰]. به نظر می‌رسد که در کاشان، قزوین و دامغان پلنگ مورد توجه بوده است.

۴. وجود پیکرک‌هایی از بز و گوسفند در لایه‌های حصار IA و IB و پیکرک گاو در حصار IC نشان می‌دهد که این پیکرک برای حفظ و حراست حیوانات از گزند روزگار و طبعیت، همراه آنان بوده است [Schmidt, 1937: 300]. جالب آن‌که در این طبقه، هیچ نوع پیکرک انسانی دیده نمی‌شود.

باورهای دینی مردم تپه حصار دامغان در دوران سفال تیره‌ی خاکستری

رواج ظروف سفالین تیره‌ی خاکستری به جای ظروف سفالی منقوش بعد از یک دوره رکود، از لایه‌ی IIB در منطقه آغاز می‌شود. با گسترش این فرهنگ که تقریباً شمال فلات ایران را دربرمی‌گرفت، تغییرات نسبتاً وسیعی در امر تدفین اموات به وجود آمد.

روشی که در لایه‌های قبلی وجود داشت، بعد از حصار IIA منسوخ شد. در لایه‌های حصار III هم چون حصار IIB وضعیت

در دوران سفال منقوش، در تپه حصار مردمی ساکن بوده‌اند که با حال و هوای تمدن سیلک کاشان و ایلام آشنایی داشته‌اند

و جهت قرار دادن بدن کمی نامفهوم است. تنها اظهارنظری که می‌توان کرد آن است که ساکنان حصار III سر و غالباً بدن مرده را به یک پهلو در گور قرار می‌دادند. در حصار IIB مانند حصار I و II، بازوها و کف دست‌ها حالت طبیعی خود را دارند، ولی CG31X-7 از حصار IIC یک استثناست. دست‌های این اسکلت هر دو

یک فنجان را گرفته‌اند که بدون شک این حالت بعد از مردن به او داده نشده است و باید قبل از جمود این حالت به جسد داده می‌شد؛ چرا که انگشتان بعد از جمود نمی‌توانند حالت منحنی به خود بگیرند [همان، ص ۲۳۵].

نکته‌ی مهم این است که محتضر را در گور می‌نهادند. «بازوی اموات حصار III غالباً کمی یا مقداری جمع می‌شده‌اند، به طوری که یک زاویه‌ی نود درجه را با ستون عمودی درست می‌کردند و کف پاها هم، حالت معمول اسکلت‌های لایه‌های قبلی را دارند [پیشین].

در حصار III، با این که مردگان از منازل مسکونی به محوطه‌های دیگری به نام قبرستان منتقل می‌شده‌اند، ولی مانند دوره‌های قبل، در زمین صاف تپه و بدون تابوت دفن شده‌اند. درباره‌ی ساختار قبور در گزارش اشمیدت چیزی نوشته نشده، ولی آن‌چه مسلم است قبرها ساده و بدون چینه‌اند. البته همان‌طور که بیشتر نیز گفته شد، از بقایای پارچه‌ها مشهود است که مرده‌ها را در یک یا چند لباس پیچیده‌اند. وجود قبور بسیار زوی تپه‌ی اصلی نشان می‌دهد که بیشتر مردم، این محل را برای دفن اجساد ترجیح می‌دادند [شرف‌الدین، ۱۳۷۹: ۱۰۱]. با این همه، جنازه‌هایی هم هم‌چون گذشته به پهلو راست دفن می‌شده‌اند؛ مانند: CH95X-28، CF38X-15 و CH85X-15 از حصار IIIA.

جنازه‌هایی هم که اندک نیستند، برعکس به پهلو چپ دفن شده‌اند؛ مانند: CH86X-4، DG53X-4، CF55X-1 که بخش فوقانی بدن به پشت و بخش پایین به پهلو چپ بر زمین قرار گرفته است. بقیه‌ی اموات به پشت یا به شکم دفن شده‌اند.

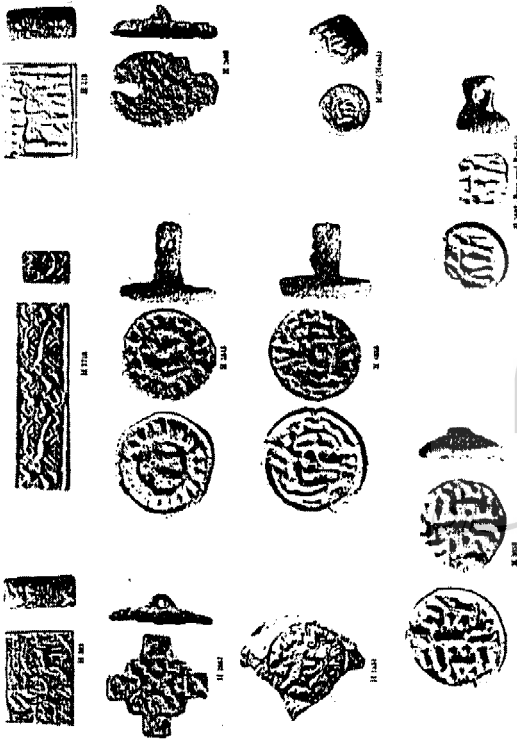
هم‌چنین، اکثر اموات به پهلو چپ دفن می‌شدند و دست‌ها به طرف دهان میت قرار می‌گرفت. این روش در تپه‌ی قیطره (تهران)، تپه قبرستان A و B سیلک، و تپه سنگ چخماق شاهرود، تورنگ تپه و یاریم تپه نیز دیده می‌شود [شرف‌الدین، ۱۳۷۹: ۱۷۴].

با توجه به نمودار تدفین اموات این دوران (اشمیدت، ص ۲۳۹) می‌توان نتیجه گرفت: پرستش ماه و ستارگان نیز گسترش یافته، به طوری که مرده یا محتضر را در هر ساعتی از شبانه‌روز دفن می‌کردند. از این‌رو، زاویه‌ی مجموعه، یعنی چهره، رو به خورشید، ماه یا ستارگانی هم‌چون زهره و ناهید قرار می‌گرفت.



مردم حصار با توجه به نحوه‌ی تدفین اموات، نقوش سفالینه‌های منقوش و مهرهای تجاری، مردمی مهرپرست بودند که اموات خود را رو به خورشید دفن می‌کردند

نقش مهرها
نقش مهرها و تنوع آنان به‌ویژه رمز و رازشان در حصار III بیشتر است. هر چند دکمه‌ای به شکل و قالب خورشید نظیر H۳۵۱۵، H۴۸۸۶، H۳۶۹۷ و H۳۰۳۸ هستند، ولی متن آن‌ها حکایت از رمز و راز هیروگلیف یا خطوط تصویری دارد؛ آن‌چه که در مهرهای استوانه‌ای این دوره خیلی واضح‌تر بیان شده است. با این همه یک مورد هم شکل قالبی از بعلاوه (+) دارد و آن «H۲۶۹۷» است. روی مهر استوانه‌ای «H۱۱۶» نشان خورشید به شکل بعلاوه در زیر گردن گاو به چشم می‌خورد و دو هلال به شکل ماه و بالای آن پنج هلال عمودی سیاه رنگ دیده می‌شود [Schmidt, 1937: 199].



مهرهای استوانه‌ای و مسطح حصار

نقش بز کوهی: در میان آثار فلزی، گرز مسی «H۳۵۷۸»، یک بزکوهی را ایستاده روی یک ستاره‌ی شش پر نشان می‌دهد. شاخ‌های بز کوهی کوتاه و نامساوی‌اند [افشارفر، ۱۳۸۵: ۱۱۶].
شاخ‌های قوچ: سرهای قوچ کوهی نظیر H۳۲۱۴ و H۳۲۱۰ با ورقه‌های طلا درست شده‌اند، از حصار III به دست آمده‌اند. سرها بسیار سستی، دارای پنج جفت سوراخ، شاخ بلند و پیچیده و ریش است. چشم‌های قوچ کوهی به صورت بیضی و دایره‌ها کاملاً مشخص شده‌اند [Schmidt, 1937: 257]. کاسه‌ای هم با سر یک قوچ به دست آمده است که جدار خارجی ظرف با تزئین یشم قوچ را نشان می‌دهد. احتمالاً از این گونه ظروف در مراسم مذهبی استفاده می‌کردند. زیرا تمام آن‌ها از درون قبور و

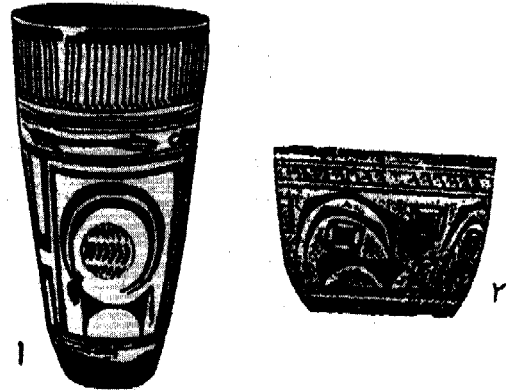
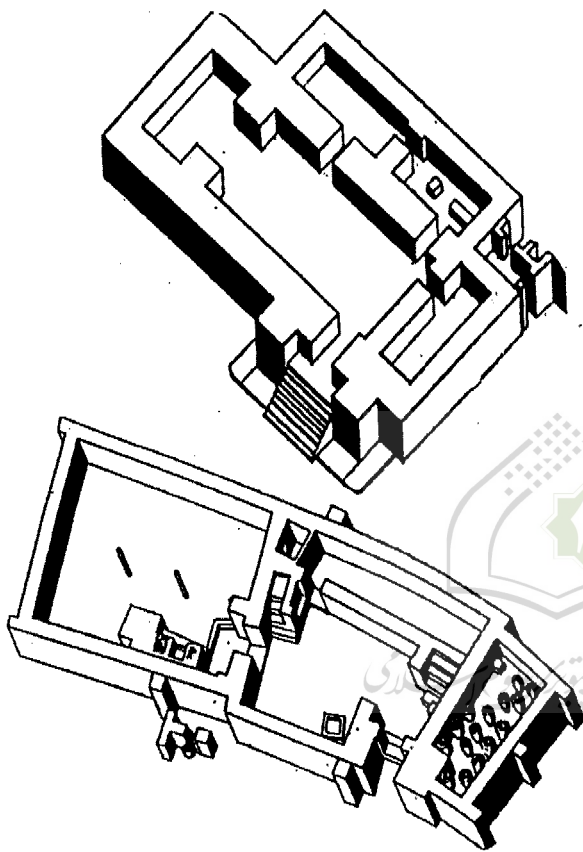
وجود مجسمه‌های مسی متعلق به حصار III (اشمیدت، ص ۲۷۳) که شبیه آن‌ها در خورویین (واندنبرگ، لوحه‌ی ۱۵۶) به دست آمده، آیین مهرپرستان را از مجموعه دعا‌های ایلامی به شکلی جدیدتر بیرون کشیده است. چرا که می‌دانیم مهرپرستان عناصر طبیعت، به خصوص آتش، خورشید، ستارگان، گیاهان، فصول و هفت روز هفته را که برابر هفت سیاره‌اند، مقدس می‌شمردند [مشکور، ۱۳۷۴: ۱۲۵]. یکشنبه‌ها از نظر مهرپرستان بسیار مقدس است، زیرا این روز را روز خورشید و تولد مهر می‌دانند. تعلیمات مذهبی آنان هفت درجه داشت و هر درجه به قهرمانی از افسانه‌ی مهر متعلق بود؛ مانند: کلاغ، نمفوس (نامزد جوان)، سرباز، شیر ایرانی، ارابه‌ی خورشید و در بالای همه پدر قرار داشت. چنانچه کسانی درجه‌ی کلاغ یا شیر داشتند، ماسکی به صورت می‌گذاشتند و به تقلید آن حیوانات، صدای آن‌ها را درمی‌آوردند [مشکور، ۱۳۷۴: ۱۲۷].
از این‌رو مجسمه‌های مسی حصار III با مطالبی که دکتر مشکور مطرح می‌کند، قابل تطبیق است. مجسمه‌های مسی H۲۲۷۱ و H۲۲۷۸ ماسک کلاغ دارند و همگی برهنه‌اند. مجسمه‌ی H۳۸۳۰ با ماسک شیر و مجسمه‌ی H۳۲۸۵ با ماسک شاهین قابل تشخیص است (اشمیدت، ص ۲۷۳) [Schmidt, 1937: 173].

مهم‌ترین، الهه‌ی زن در بین‌النهرین «ایشتار» و «اینانای» بابلی است که مظهر آسمانی آن ستاره‌ی زهره بود. این الهه در شوش به نام «پی‌تیکیر» و در مناطق و ایالات متفاوت تابع ایلام به نام‌های گوناگون پرستش می‌شده است [همان، ص ۵۹].
پیکره‌های الهه‌ی برهنه یکی از ویژگی‌های پیوسته‌ی تمدن ایلامی است که در تمام حفاریات باستان‌شناسی بدان برمی‌خوریم [همان، ص ۵۱]. این الهه برهنه متعلق به شوش [واندنبرگ، ۱۳۴۸: لوحه‌ی ۱۰۱] و در تپه‌حصار به شکل زنی همانند ستاره با سری شبیه مار با دو پستان برجسته [همان، لوح ۱۲] و در تورنگ تپه‌ی گرگان [همان، لوح ۱۰] مشاهده شده است. در حصار III، به‌ویژه لایه‌ی III، همین پیکره که واندنبرگ در لوح ۱۲ در آن یاد می‌کند، به شماره‌ی H۳۵۰۰ از جنس سنگ آهک، به همراه پیکره‌های کوچک انسانی از این دست به چشم می‌خورد که در تپه‌ی حصار طبقه‌ی III پرستش می‌شده است.

تابوت‌ها به دست آمده‌اند [مجیدزاده، ۱۳۷۰: ۷۳].

در دوره‌های تاریخی، شاخ قوچ نمودی از سلطنت بوده است. «خورنه» یا «فری» که جلال و اقبال شاهان به حق از اوست [کریستین سن، ۱۳۷۴: ۲۱۵]، از خدایانی بوده که واسطه‌ی اهورامزدا و پادشاهان به‌شمار می‌آمد [لوکونین، ۱۳۵۰: ۲۱۵]. و نام ذوالقرنین به معنای صاحب دو شاخ، از این نماد گرفته شده است.

مردم حصار I تا IIA بز کوهی
را به عنوان نماینده‌ی خدای
آسمان، رزق و روزی‌رسان
و پلنگ را به عنوان چهره‌ی
ستیزه‌گر خدای ایشتار را
می‌پرستیدند



خدایان ایلامی در حصار

حصار III تحت تأثیر فرهنگ جیحون و شمال شرق ایران قرار دارد، اما خدایان ایلامی و فرهنگ مذهبی آنان به‌طور چشم‌گیری جلوه‌گری می‌کند. علاوه بر این که مهر پرستش می‌شد و چهره‌های اموات روی خورشید گشوده می‌گشت. این مذهب روی سفالینه‌های آلتین تپه تا گنوکسیور مشاهده می‌شود و از مقایسه‌ی نقش خورشید بر سفال‌های آلتین ۶ تا ۱۰، و «گنوکسیور» با مهری نظیر H۲۶۹۷ قابل مقایسه است [مجیدزاده، ۱۳۳۸]. این خدایان در ایلام «نن» به معنی روشنایی خوانده می‌شوند و پیشوند «نا هونته» در آغاز اسامی آن‌ها قرار می‌گرفت.

وجود هلال‌های مسی و نقره نظیر H۳۸۶۳ و H۲۴۷۳ دلالت بر پرستش خدای ماه در کنار خورشید دارد که در لایه‌ی حصار IIIB رایج بوده است [همان، ص ۸۸]. ولی مهم‌ترین خدای مورد پرستش در حصار III الهه‌ی زن برهنه است که دکتر مجیدزاده آن را «پی‌نی‌کیر» ایلامی می‌داند. وجود این الهه

در «آکد ایشتار» و تمام شواهد حاکی از آن است که وی الهه‌ی بزرگ مادر ایلامی‌ها بوده است [مجیدزاده، ۱۳۷۰: ۵۹].

ساختمان حریق‌زده‌ی تپه‌حصار

این ساختمان که در دوره‌های قبل به چشم نمی‌خورد، به نظر می‌رسد که صرفاً در لایه‌ی حصار IIIB ساخته شده است. در قسمتی از این گزارش می‌خوانیم که روی دیوارهای اتاق شماره‌ی ۱ ساختمان سوخته‌ی حصار، «طاقچه‌ای وجود دارد که شکل عمومی آن به مجسمه‌های کوچک زن که در آن زمان ساخته می‌شد، شباهت دارد. دو طاقچه‌ی دیگر با همین خصوصیات در کنار یکدیگر در بالای پله دوم قرار داشت» [دایسون، ۱۳۵۱: ۱۰۸].



«H4887» مجسمه‌ی یک زن است که پرندگان روی شانه‌اش قرار دارند [همان، ص ۸۷]. این نمونه‌ها نشان می‌دهند که نماد آسمانی الهی ایشتار، ستاره‌ی زهره است. ایشتار در زبان آکدی و سومری «اینانا» مطابق با «آستارته» فنیقی، الهی مادر و عشق جنسی و سرچشمه‌ی همه‌ی نیروهای مولد در طبیعت و در انسان بود. وی را با زهره (ستاره‌ی صبح) یکی می‌دانستند. صبح، فرزند شب و خدای موسوم به «سین» (ماه) است و بدین مناسبت، ایشتار دختر سین به شمار می‌آمد. وی خواهر «شمش» (خدای آفتاب) نیز می‌باشد. ایشتار الهی جنگ نیز بود [مصاحب، ذیل ایشتار].

نتیجه

مردم حصار با توجه به نحوه‌ی تدفین اموات، نقوش سفالینه‌های متقوس و مهرهای تجاری، مردمی مهرپرست بودند که اموات خود را رو به خورشید دفن می‌کردند و همانند بسیاری از تمدن‌های غرب و جنوب غربی آن روزگار، جنازه را با گل اخرا، و در حالت چمباتمه، دست به سینه به خاک می‌سپردند. آنان مهرپرست بودند و در کنار مهر، ماه، زهره و ناهید را پرستش می‌کردند.

مردم حصار I تا IIA بز کوهی را به عنوان نماینده‌ی خدای آسمان، رزق و روزی‌رسان و پلنگ را به عنوان چهره‌ی ستیزه‌گر خدای ایشتار می‌پرستیدند. آنان حرزهای حیواناتی نظیر بز، گوسفند، قوچ و سپس گاو را برای حفظ حیوانات همراه می‌کردند که به شکل پیکرک‌های حیوانی به دست آمده است.

مردم حصار IIB تا IIIC هم‌چنان مهرپرست بودند و مراسم مهرپرستی آنان به شکل بعلاوه (+) روی مهرها یا به شکل مجسمه‌های مفرغی مینیاتور به دست آمده است. در کنار خدای خورشید، ماه که نشان آن هلال به شکل مسی، مفرغی و نقره‌ای به دست آمده، پرستش می‌شده است. مهم‌تر از همه، پی‌نی‌کیر ایلامی همانند ایشتار آکدی است که به شکل الهی برهنه به صورت پیکرک یا تندیس کوچک به صورت بت یا حرز همراه مردم حصار بوده است.

اعتقاد به بز کوهی رواج داشته و قوچ نیز به عنوان خدای خورنه که به عنوان مظهر اقبال شاهان محلی بوده است. به‌علاوه، تندیس‌های حیوانات و حشرات موزی نظیر عقرب و لاک‌پشت به عنوان حرز هم‌چنان کاربرد داشته است.

پی‌نوشت

۱. مهرها یا اشیای به دست آمده براساس حرف جدول عمودی و اعداد اول و دوم از جدول تقسیم‌بندی بزرگ‌تر از 100×100 بود و اعداد سوم و چهارم از جدول‌های کوچک‌تر 10×10 برداشته شده و علامت منطقه‌ای است که شیء مزبور در حفاری از آن جا به دست آمده است.



منابع

۱. آمیه: پیر. تاریخ عیلام. ترجمه‌ی شیرین بیانی. انتشارات دانشگاه تهران. تهران. چاپ دوم. [بی‌تا].
۲. افشارفر: ناصر. هزاره‌های تاریک تاریخ دامغان. انتشارات پازینه. تهران. ۱۳۸۵.
۳. بهمش: احمد. تاریخ ملل آسیای غربی. انتشارات دانشگاه تهران. تهران. چاپ چهارم. ۱۳۶۹.
۴. شرف‌الدین، سعیده. چگونگی تدفین مردگان در عصر آهن در فلات مرکزی ایران. انتشارات تزکیه. تهران. ۱۳۷۹.
۵. فیثاغورس. سیاحت‌نامه‌ی فیثاغورس در ایران. ترجمه‌ی یوسف اعتصامی. دنیای کتاب. تهران. چاپ دوم. ۱۳۶۳.
۶. کریستین سن: آرتو. ایران در زمان ساسانیان. ترجمه‌ی رشید یاسمی. دنیای کتاب. تهران. چاپ نهم. ۱۳۷۴.
۷. لوکونین: ولادیمیر گریگوریویچ. تمدن ایران ساسانی. ترجمه‌ی دکتر عنایت‌الله رضا. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران. ۱۳۵۰.
۸. م. مالووان. بین‌النهرین و ایران باستان. ترجمه‌ی رضا مستوفی. انتشارات دانشگاه تهران. تهران. چاپ دوم. ۱۳۷۲.
۹. مجیدزاده، یوسف. تاریخ و تمدن ایلام. مرکز نشر دانشگاهی. تهران. ۱۳۷۰.
۱۰. مشکور، محمد جواد. تاریخ اجتماعی ایران باستان. انتشارات دانش‌سرای عالی. تهران. ۱۳۴۷.
۱۱. مصاحب: غلامحسین. دایره‌المعارف فارسی. امیرکبیر. تهران. چاپ دوم. ۱۳۸۰.
۱۲. ملکزاده بیانی. تاریخ مهر در ایران (از هزاره‌ی چهارم تا هزاره‌ی اول). انتشارات یزدان. تهران. ۱۳۶۳.
۱۳. ملک شه‌میرزادی، صادق. ایران در پیش از تاریخ. معاونت پژوهشی سازمان میراث فرهنگی کشور. تهران. ۱۳۷۸.
۱۴. واندن برگ، لوئی. باستان‌شناسی ایران باستان. ترجمه‌ی عیسی بهنام. انتشارات دانشگاه تهران. تهران. چاپ دوم. ۱۳۴۸.
۱۵. هروودت. تاریخ هروودت. ترجمه‌ی وحید مازندرانی. انتشارات علمی و فرهنگی. تهران. چاپ سوم. ۱۳۶۲.
۱۶. حاکمی، علی. حفاریات در تپه موشه‌لان اسماعیل‌آباد، ساوج بلاغ، آثار و اشیای چهار هزار سال قبل از میلاد. سال‌نامه‌ی کشور ایران. سال چهاردهم. تهران. ۱۳۲۸.
۱۷. دایسون، روبرت. «ساختمان حریق‌زده حصار». مجله باستان‌شناسی و هنر ایران. شماره‌ی ۹ و ۱۰. زمستان ۱۳۵۱.
۱۸. مغول، محمد رفیق. «پیوندهای فرهنگی سند و پنجاب با ایران در دوران پیش از تاریخ». ترجمه‌ی سید منصور سجادی. مجله‌ی باستان‌شناسی و تاریخ. سال چهارم. شماره‌ی ۱. شهریور ۱۳۶۹.
۱۹. مجیدزاده، یوسف. «دوران مفرغ در ماوراءالنهر باستان». مجله‌ی باستان‌شناسی و تاریخ. سال سوم. شماره‌ی دوم. بهار و تابستان ۱۳۶۸.
20. Dyson: Robert. H.yramdsunamm. Howard-caseEditriceletter Firenze: Tappeh Hessar, California Reports of the Restudu Project, 1976.
21. Schmidt E.F: the university Museum. the university of pensylvania press Philadelphia, 1937.